

عربان از طواغیت که در تمدن اسلامی ظهور کرده اند، و در پیوند با تمدن غربی که در پیوند با  
 منبسط شده و با تمدن غربی که در پیوند با تمدن غربی است، و در پیوند با تمدن غربی که در پیوند با  
 تمدن غربی است، و در پیوند با تمدن غربی که در پیوند با تمدن غربی است، و در پیوند با تمدن غربی که در پیوند با  
 تمدن غربی است، و در پیوند با تمدن غربی که در پیوند با تمدن غربی است، و در پیوند با تمدن غربی که در پیوند با  
 تمدن غربی است، و در پیوند با تمدن غربی که در پیوند با تمدن غربی است، و در پیوند با تمدن غربی که در پیوند با

## گفتگوی تمدنها

دکتر عبدالعلی قوام

### چکیده

گفتگوی تمدن‌ها گفتگوی میان ملت‌ها است. در این مفهوم

رابطه بین الملل جایگزین روابط بین الدول، و منافع متقابل

بشری جایگزین منافع ملی می‌گردد.

بنابراین ما نوعی روند دمکراتیزه شدن در جوامع سیاسی و

دولت‌ها را شاهد خواهیم بود، چراکه هر اندازه از نظام‌های

دیکتاتوری به سمت نظام‌های دمکراتیک حرکت می‌کنیم،

زمینه‌های برقراری دیالوگ، بیشتر می‌شود. در این حالت بحث

زبان و گفتار، و تفسیر موسع و مقسّق مفاهیم به شدت باید

مورد توجه قرار گیرد. *علم علوم انسانی*



تمدن از کلمه لاتین (Civitas) مشتق گردیده و به معنای ملت است. بنابراین در بحث

گفتگوی تمدن‌ها، گفتگوی میان ملت‌ها مطرح است. البته چنانچه واژه ملت را در

چارچوب بسته ژئوپلیتیکی، هویت ناسیونالیستی و در قالب یک واحد سیاسی بنام

دولت تعریف کنیم، این خود محدودیت‌ها و محظوراتی را برای گفتگو با سایرین به

وجود می‌آورد. مگر آنکه آن را وزای دولت قرار دهیم که در این صورت حکومت و

نهادهای وابسته به آن برای تأمین خواست‌های ملت و اعتلای فضایل انسانی به وجود

می‌آیند. بر این اساس به جای آنکه ملت وسیله‌ای برای تحقق هدفهای دولت باشد،

دولت به صورت ابزاری برای محقق ساختن آرمانهای انسانی تلقی خواهد شد.

گفتگوی تمدنها در فرایند یادگیری و یاد دادن معنا پیدا می‌کند زیرا در این روند ملت‌ها یاد می‌گیرند که چگونه با یکدیگر تحت یک سلسله قوانین عادلانه زندگی کنند. این فرایند به ما می‌آموزد که انسانها از چنان ظرفیت و پتانسیلی برخوردارند که ضمن آنکه قادر به کنترل و دگرگونی رفتار خویش می‌باشند. آنها نیز می‌توانند صلح و همکاری را جانشین جنگ و ستیزش نمایند.

در فراگرد گفتگوی تمدنها معرفت انسانی پالایش یافته و فضایل عالیه او رشد و پرورش می‌یابد. این وضعیت سبب می‌شود تا از قفس تنگ و محصور خود خارج شویم، حوزه‌های ژئوپلیتیکی، جغرافیایی، سیاسی و حقوقی را درنوردیم و به افق‌های دور و عرصه‌های پهناور همکاری نظر افکنیم و بالاخره معنای واقعی انترناسیونالیزم را جایگزین ناسیونالیزم تنگ‌نظرانه و شوونیستی کنیم.

از مسائل مهمی که در فرایند گفتگوی تمدنها حائز اهمیت می‌باشد، ساختار و زبان گفتگوست. این ارتباط کلامی به میزان قابل توجهی به تعبیر و تفسیر نسبتاً یکسان از مفاهیم واژگان دارد. زیرا فقدان درک مشابه از مفاهیم زبانی نه تنها به گفتگو کمک نمی‌کند، بلکه مشکلات و موانع عدیده‌ای را برای برقراری ارتباط به وجود می‌آورد. از آنجایی که هر یک از تمدن‌های بشری در بستر فرهنگ خاص رشد یافته و خود نیز در ایجاد نهادها و نشانه‌ها سهم عمده‌ای دارند، بنابراین به کارگیری نهادها با کارکردهای متفاوت مشکلات زیادی را در طرح موضوعاتی همچون آزادی، عدالت، حقوق انسانی و جز اینها به وجود می‌آورند.

اصولاً گفتگوی تمدنها را می‌توان بر اساس یک رویکرد ایده‌آلیستی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد که طی آن «روابط بین‌الملل» می‌باید جایگزین «روابط بین‌الدول» شود. در روند این تغییرات مرزبندیهای متصلب فیزیکی اهمیت خود را از دست داده (حتی در وضعیت ایده‌آل ما به پایان جغرافیا نخواهیم رسید)، و وجود حاکمیت‌های جداگانه و مجزا عامل شقاق، ستیزش، بحران و بالاخره جنگ تلقی می‌شوند. دو جانبه‌گرایی، دیپلماسی مخفی و منافع ملی به چند جانبه‌گرایی، تبادل فکری و منافع متقابل بشری بدل خواهند شد. شاید بتوان این مطلب را به این صورت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد که علاوه بر آنکه روابط میان ملت‌ها (به جای روابط میان دولتها) می‌تواند یک آرمان باشد ولی در

عین حال طرح گفتگوی تمدنها ناشی از ناکارایی دولتها (به عنوان بازیگران رسمی) نیز می باشد که طی آن این بازیگران نتوانسته اند به واسطه یک سلسله قید و بندهایی پاسخگوی خواست های رو به افزایش ملت ها باشند. حتی می توان موضوع را بدینگونه توضیح داد که دولتها در اکثر موارد اسماً خود را نمایندگان ملت های خویش معرفی می کنند ولی در عمل نیازها و خواست های این دو (دولت و ملت) حتی در دموکراتیک ترین نظامها لزوماً یکسان و مشابه نیستند. به عبارتی دیگر، فاصله بین از نظر تئوریک هر اندازه نظامهای سیاسی بیشتر دموکراتیزه شوند و فاصله میان ملت و دولت به حداقل ممکن کاهش یابد، در این صورت گفتگوی میان ملت ها و دولتها تفاوت آنچنان نخواهد داشت. سوالی که در اینجا می توان مطرح کرد این است که از میان ۱۷۵ کشوری که اینک عضو سازمان ملل متحد می باشند، چند درصد آنها فاصله میان ملت و دولت را از میان برداشته اند؟ در چه تعدادی از این بازیگران رسمی حکومتی گفتگو با دولتهایشان مترادف با دیالوگ با ملت های آنهاست؟

وانگهی در مقابل ۱۹۰ دولتی که اینک در عرصه سیاست جهانی می باشند، تعداد ملت ها چه اندازه اند؟ بنابراین عرصه فعالیت بازیگران غیرحکومتی (ملت ها) و تنوع آنها به هیچ وجه قابل مقایسه با تنوع و کم و کیف بازیگران رسمی حکومتی نیستند. به همین دلیل عرصه فعالیت روابط بین الملل به مراتب پیش از حوزه فعالیت روابط بین الدول است. البته اگر وضعیت کنونی را مثلاً با یکصد سال اخیر مقایسه نمایم ملاحظه می کنیم که جهت حرکت از روابط بین الدول به سوی روابط بین الملل بوده است. فرایند جهانی شدن، توسعه ارتباطات، انبساط سیستمی، تنوع ساختاری، میزان برخورداری زیر سیستم ها از استقلال عمل بیشتر، توجه به افکار عمومی (در سطوح خرد و کلان) و بالاخره دموکراتیزه شدن حکومتها، در تبدیل این روند نقش بسزایی داشته اند. لکن علیرغم تحولات مزبور هنوز از روابط بین الملل فاصله زیادی داریم. هرچند در این فرایند نمی توان نفوذپذیری مرزهای ملی، شناور شدن هویت ها و تحدید حاکمیت ملی را مورد انکار قرار داد.

در تحلیل گفتگوی تمدنها می باید مبادرت به ساختن یک گونه شناسی از فرهنگ های سیاسی گوناگون نمایم. زیرا درجه تساهل، پذیرش و تعیین خطوط و مرزبندیهای «ما» و «آنها» و یا «دیگران» در میان تمدنها یکسان نمی باشند. همچنین

ویژگیهای ساختاری نظامها از لحاظ مجاز دانستن و یا منجاز ندانستن گفتگوی میان ملت‌های گوناگون در پیشرفت این روند نقش به‌سزایی دارد. معمولاً بطور نسبی ملت‌ها در نظام‌های دموکراتیک از امکانات بیشتری برای گفتگو با سایرین برخوردارند. لذا می‌توان گفت که هر اندازه از نظام‌های دیکتاتوری به سوی نظامهای دموکراتیک حرکت کنیم زمینه‌های برقراری این دیالوگ بیشتر فراهم می‌شود. زیرا در نظامهای دیکتاتوری بر اساس وضعیت ساختاری آنها امکان گفتگو میان نظام و محیط آن بسیار اندک است به همین دلیل محیط اینگونه نظامها هم به راحتی قادر به برقراری ارتباط با محیط بین‌الملل نیست (بجز روابط و گفتگوهای رسمی که در چارچوب دولت‌ها تعریف می‌شوند). علاوه بر گونه‌شناسی مزبور می‌باید میان جوامعی که فرایند ملت و دولت‌سازی را کامل، ناقص و یا نیمه‌تمام طی نموده‌اند تفکیک قایل شد. زیرا برای نمونه در مورد جوامعی که با بحران ملت‌سازی مواجهند، تقابل میان خرده ناسیونالیسم‌ها و ناسیونالیسم کلان مشکلات عدیده‌ای را برای گفتگوی تمدنها به وجود می‌آورند. گاهی به مواردی برخورد می‌کنیم که طی آن آمادگی دولت‌ها برای گفتگوی تمدنی (با توجه به امکانات و مکانیزم‌هایی که در اختیار دارند) بیش از ملت‌ها است، زیرا در اغلب موارد دولت‌ها چندان نگران از دست دادن هویت سیاسی خود در ازای کسب امتیازات اقتصادی و رفاهی نمی‌باشند و لذا خیلی منطقی‌تر و حسابگرانه‌تر عمل می‌کنند. در حالی که ملت‌ها اسیر احساسات و هیجانات اند و چندان به آثار و پیامدهای هزینه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی آن نمی‌اندیشند. در این گونه‌شناسی به این موضوع برمی‌خوریم که تحولات در مفاهیم و دگرگونی در ساختار و عملکرد آنها (نظیر قدرت، حاکمیت، امنیت) در میان همه تمدنها به یک نسبت و کیفیت نیست و هر یک دارای تفاسیر مضیق و یا مؤسّع از آنها می‌باشند. به گونه‌ای که برخی از جوامع رفاه، آسایش و امنیت شغلی را بر وجود حاکمیت‌های جداگانه، اقتدار نام و تفاسیر مستقل از امنیت، دیپلماسی، منافع ملی و هدفهای ملی ترجیح می‌دهند (تحولات اخیر در اروپا مؤید این نظر است). بنابراین در اینگونه موارد ادغام واحدهای سیاسی آنان با سایرین و تبدیل آن به یک واحد کلان‌تر نمی‌تواند معضل چندان به شمار رود. برعکس در مورد جوامعی که هنوز فرایند ملت‌سازی را کامل طی نکرده‌اند، امکان دارد کسب هویت ملی و وجود حاکمیت جداگانه و مجزا، بر رفاه، امنیت شغلی و

آموزش و پرورش مرجح باشد. تحت این شرایط، احساسات و هیجانات مانع عمده‌ای برای تبدیل روابط بین‌الدول به روابط بین‌الملل بشمار می‌رود.

ما امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که در مورد برخی هنجارها توافق و در مورد سایر هنجارها اختلاف نظر وجود دارد. از جمله هنجارهای مورد توافق عبارتند از: حفظ صلح، مبارزه با سلطه، قبول نوسازی برای بالا بردن توان و قدرت، عدم دخالت در امور دیگران و حمایت از شهروندان. در مقابل هنجارهایی که روی آنها اجماع وجود دارد عبارتند از: چه نوع دولتهایی مجاز به داشتن یا نداشتن سلاح هسته‌ای‌اند؟ چگونه و تحت چه شرایطی تسلیحات هسته‌ای می‌تواند توجیهی برای سیاست بازدارندگی باشد؟ دولتها چگونه می‌باید نسبت به اشکال غیرستی خشونت نظیر تروریسم بین‌المللی واکنش نشان دهند؟ تحت چه شرایطی دخالت یک دولت در امور داخلی دولت دیگر قابل توجیه است؟ چه نوع حقوق بشری قابل دفاع است؟ بنابراین گفتگو را می‌توان در حوزه‌هایی انجام داد که بطور نسبی بر روی آنها توافق کلی وجود دارد، تا بر اساس مدل فزاینده در مراحل بعد نیز به عرصه‌های دیگر عنایت کرد.

همانگونه که اشارت رفت مشکل اساسی در گفتگوی تمدنها ناهمگونی و تفاوت در درجه یادگیری است. زیرا در بسیاری از موارد دولتها و نیز ملت‌ها آمادگی لازم را برای فراهم کردن امکانات یادگیری ندارند. همچنین میزان و کیفیت مبادلات میان ملت‌ها بسیار متفاوت است. لازم به توضیح است که گناه نارسایی مبادلاتی را صرفاً نباید به گردن دولتها انداخت، بلکه در اغلب موارد خود ملت‌ها موانعی را برای مبادلات ارزشی، سیاسی و فرهنگی فراهم می‌سازند. بهر حال تفاسیر مضیق و موسع از مفاهیم، نبود ساختار زبانی و نمادین یکسان در میان ملل و بالاخره وجود روحیه شوونیستی و تفوق طلبی در فرهنگ سیاسی پاره‌ای از ملل، موانعی را برای گفتگوی تمدنها فراهم می‌آورند.

مهمترین مکانیزمی که برای کاهش موانع مزبور باید از آن یاد کرد عوامل جامعه‌پذیری سیاسی می‌باشند که از طریق یک فرایند طولانی و مستمر و در چارچوب خانواده، مؤسسات آموزشی، نهادهای صنفی، احزاب سیاسی و رسانه‌های جمعی می‌توان از حرکت‌های شوونیستی و ناسیونالیستی افراطی کاست و با تقویت فرهنگ گفتگو، واگرایی را به همگرایی و تفاهم میان تمدنها بدل ساخت. هر زمان که «دیگران» یا «آنها» را «ما» بدانیم، باب گفتگو گشوده خواهد شد.